

## تنبيه كودك به منظور تربيت و تأديب از منظر احاديث

تاريخ دريافت: ۱۳۹۶/۵/۱۹  
تاريخ پذيرش: ۱۳۹۶/۱۱/۲۱  
از صفحه ۷۷ تا صفحه ۹۲

### چکیده

اين پژوهش در پي آن است تا برداشتي نو از احاديث دربارهي تنبيه كودك، به منظور تربيت و تأديب او ارائه دهد. احاديث مرتبط به دو دسته تقسيم مي‌شوند: دسته‌اي بر عدم مشروعيت تنبيه كودك دلالت دارند و دسته‌ي ديگر بر خلاف دسته‌ي اول، بر جواز و مشروعيت راهبرند. هر دو دسته از لحاظ دلالت و راه‌حل تعارض ميان آنها، بررسي مي‌شوند. بر مبناي آنچه از مفاهيم احاديث پيامبر<sup>(ص)</sup> و معصومين<sup>(ع)</sup> برمي‌آيد، نبايد به شخصيت كودك لطمه‌اي وارد شود؛ زيرا داراي عواطف لطيفي است كه در بستر زمان گام به گام شكل گرفته و به رشد مي‌رسد. شكوفايي وي نيازمند محيط آموزش و پرورش سالم و مناسب است. در دوران معاصر، با توجه به پيچيدگي جوامع بشري و افزايش جرائم و بزهكاري، لازم است براي تربيت كودكان، تنبيه مناسب با وضعيت روحي و عاطفي آنان و راهكارهايي مناسب از منظر احاديث به دست آورد. نوشتار حاضر با هدف بررسي تنبيه كودك از منظر احاديث به شيوه توصيفي- تحليلي انجام گرفته است.

### عبدالجبار زرگوش نسب

دانشيار گروه فقه و مباني حقوق اسلامي  
دانشگاه ايلام (نويسنده مسئول)  
abdelgabar3@yahoo.com

### فهاد جليليان

دانشجوي كارشناسي ارشد فقه و مباني  
حقوق اسلامي دانشگاه ايلام  
tahghighat2@chmail.ir

### كليد واژه:

حديث، كودك، تربيت،  
تأديب، تنبيه

در احادیث، تنبیه کودکان به قصد تربیت و تأدیب و با توجه به شرایط آنان به کار برده شده است. به علت نرسیدن به سن بلوغ، مجازات حد و قصاص از کودکان ساقط است و تأدیب، تنها در شرایط خاصی مجاز است که در مقدار و کیفیت آن، بین صاحب نظران اختلاف نظر وجود دارد و بر آن اساس، کودکان در قوانین جمهوری اسلامی مجازات نمی‌شوند، بلکه حسب مورد به اقدامات تأمینی تربیتی محکوم می‌گردند. این تحقیق که به شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی انجام شده است، درصدد پاسخ به این سؤال است که شرایط و احکام بزهکاری کودکان از نظر احادیث چگونه است؟ یکی از مسائل رایج، ارتکاب بزه از سوی کودکان است که در هر جامعه‌ای، متناسب با عرف و یا قوانین موضوعه برای آن احکامی مترتب است. در دوران معاصر، با توجه به پیچیدگی جوامع بشری و افزایش جرائم و بزهکاری، لازم است برای کودکان، تنبیه مناسب با وضعیت روحی و عاطفی آنان با انگیزه‌ی اصلاح و تربیت، راهکارهایی مناسب از منظر احادیث به دست آورد.

### ۱- احادیث عدم مشروعیت تنبیه و تأدیب کودک

احادیثی که بر عدم مشروعیت تنبیه و تأدیب کودکان دلالت دارند، سه قسم هستند که به شرح زیر بررسی می‌شوند:

#### ۱-۱. حدیث رفع

پیامبر (ص) می‌فرماید: «رفع القلم عن ثلاثة: عن النائم حتى يستيقظ و عن المبتلی حتى یرأ و عن الصبی حتى یرکب (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۵، ص ۳۰۳؛ حر عاملی، ۱۴۰۱ق، ج ۱۸، ص ۳۱۶ و ج ۱۹، ص ۶۶)؛ قلم تکلیف از سه گروه برداشته شده است: از کودک تا اینکه بالغ گردد و از دیوانه تا این که بهبود یابد و از خوابیده تا این که بیدار شود».

در این حدیث قلم تکلیف و مسئولیت از کودکان برداشته شده است، لذا نباید به سبب کارهای نادرستشان مورد تنبیه قرار گیرند. استدلال به این حدیث متوقف بر بیان امور زیر است:

الف- رفع قلم به معنای برداشتن مؤاخذه‌ای است که متوجه افراد مکلف است، لذا مواخذه در حق کودکان وجود ندارد، البته به این معنی نیست که هیچ گونه تنبیهی نسبت به آنان اعمال نمی‌شود؛ بنابراین تنبیه و تعزیر کودک تخصصاً از حدیث رفع خارج است. شیخ انصاری در این زمینه گفته است: چه بسا توهم شود که این حدیث بر عدم جواز تعزیر کودک دلالت داشته باشد، بلکه منظور از قلم، قلم مواخذه‌ای است که نسبت به افراد بالغ قرار داده شده است؛ یعنی مواخذه‌ای که نسبت به افراد مکلف وجود دارد، نه اینکه هیچ گونه مجازاتی نسبت به کودکان وجود نداشته باشد، لذا تعزیر کودک موضوعاً از حدیث رفع خارج است (انصاری، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۲۸۴).

ب- حدیث رفع در مقام امتنان، لطف، رأفت و رحمت است. تنها بر رفع و برداشت تکلیف الزامی دلالت دارد (بجنوردی، ۱۴۲۶ق، ج ۴، ص ۱۱۳)؛ بنابراین احکام تکلیفی نسبت به کودک در مستحب، مکروه و مباح منحصر می‌شود (همان، ص ۱۱۰). البته به معنای این نیست که کودک به منظور تربیت و اصلاح،

تنبیه نشود.

ج- اگر ادعا شود که منظور از رفع قلم، مطلق مؤاخذه است؛ ولی عمومیت آن به وسیله ادله‌ی تعزیر تخصیص خورده است؛ یعنی هیچ مؤاخذه‌ای در ارتباط با کودکان وجود ندارد، مگر موارد خاص تعزیر که برای آن دلیل متقنی وجود داشته باشد (اراک، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۷۴). در پاسخ گفته می‌شود: در شمول حدیث رفع قلم، اشکال شده به این که تمسک به این حدیث با ثبوت تأدیب و تعزیر کودک خالی از اشکال نیست. به عبارت دیگر، ممکن است گفته شود جرائمی سبب استحقاق حد هستند؛ ولی اگر موجبی برای رفع حد باشد، اشکالی بر آن وارد نمی‌شود؛ چراکه حد، عقوبت و مؤاخذه‌ای ظاهری است و برداشته می‌شود؛ اما اگر تعزیر باشد، از آنجا که تعزیر، صرفاً مجازات نیست، بر کودک نیز جاری می‌شود و اگر هم مرفوع، قلم تکلیف باشد، کودک و مجنون، از حد و تعزیر هر دو معاف هستند (اردبیلی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۳۰۸).

مرحوم خوئی در این باره می‌گوید: اگر مقصود از حدیث رفع، برداشتن قلم از تکالیف الزامی باشد که در حق افراد بالغ جعل شده است، در این صورت تنبیهی که برای کودکان ثابت شده، از این موضوع به نحو خروج تخصصی بیرون است؛ زیرا این نوع تنبیه در مورد افراد بالغ به هیچ وجه جعل نشده است و تنها به جهت مصلحتی که دارد، در ارتباط با کودکان جعل و تشریح شده است (خوئی، بی تا الف، ج ۲، ص ۲۶۳). این حدیث مقطوع‌الصدور است که توسط فریقین نقل شده و پذیرفته شده است، به نحوی که علما در موارد بسیاری به آن استناد نموده‌اند، حتی برخی راجع به آن، ادعای تواتر کرده‌اند (همان، ص ۲۵).

## ۲-۱. احادیثی درباره‌ی محبت و اکرام کودک

از جمله‌ی این احادیث، حدیث ذیل است: «أَحِبُّوا الصَّبِيَانَ وَ ارْحَمُوهُمْ وَ إِذَا وَعَدْتُمُوهُمْ شَيْئًا فَفُوا لَهُمْ، فَإِنَّهُمْ لَا يَدْرُونَ إِلَّا أَنَّكُمْ تَرُفُّونَهُمْ» (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۶، ص ۵۱)؛ کودکان را دوست بدارید و با آنان مهربان باشید و هرگاه به آنان وعده دادید، به آن وفا کنید؛ چون آنان روزی دهنده‌ی خود را کسی غیر از شما نمی‌دانند.

احادیثی دیگر با این مضمون وجود دارد؛ بنابراین، هرچند در سلسله‌ی سند این حدیث عبدالله بن محمد جبلی است و در کتب رجالی معتبر از ایشان مدح و یا نکوهشی وجود ندارد (واسطی، بی تا ص ۳۴۵)؛ اما احادیث دیگری با این مضمون که در موارد بسیاری به آن‌ها توجه شده است، مؤید این روایت هستند. نحوه‌ی استدلال: از این حدیث استفاده می‌شود که محبت و اکرام به کودک از حقوقی است که والدین باید در حق فرزندانشان رعایت کنند. لازمه‌ی رعایت این حق، عدم جواز تنبیه و تأدیب کودک است؛ زیرا این موارد، روش‌های تربیتی منفی هستند که با مفهوم دوستی و مهربانی کردن با کودکان منافات دارند. در پاسخ به استدلال فوق، گفته می‌شود: یکم: برخی از آیات به وعده‌های دنیوی و اخروی اختصاص دارند که حاکی از نقش مهم روش تربیتی سلبی در سرنوشت انسان است؛ دوم: حدیث مذکور درصدد بیان اصل لزوم اکرام و محبت به کودکان است که منافاتی با تنبیه و تأدیب ندارد؛ چون هدف از تنبیه، تربیت و اصلاح است که نوعی اکرام به‌شمار می‌رود؛ سوم: مهربانی و محبت به کودکان فقط با روش‌های تربیتی مثبت و تشویقی صورت نمی‌پذیرد، بلکه در مواردی منع از بزه و معاصی تحقق پیدا نمی‌کند مگر

به وسیله‌ی ابزارهای تنبیهی که یکی از روش‌های تربیتی و مصداقی از اکرام و لطف است که به منظور اصلاح کودک است.

### ۳-۱. احادیثی در ارتباط با نکوهش اذیت کردن مؤمن

در حدیثی از رسول‌خدا آمده است: حدیثی محمد بن موسی بن المتوکل، حدیثی عبدالله بن جعفر الحمیری عن احمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن المعلى بن خنیس قال رسول الله (ص): «قال الله تبارک و تعالی: لیأذن بحرب منی من اذی عبدي المؤمن و لیأمن غضبی من اکرم عبدي المؤمن ولو لم یکن فی خلقی فی الارض بین المشرق و المغرب الا مؤمن و احد مع امام عادل لا ستغنیب بعبادتهما عن جمیع ما خلقت فی ارضی و لقامت سبع ارضین و سبع سماوات بهما و لجعلت لهما من ایمانها انسا لا یحتاجان الی انس سواهما» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۶۴، ص ۱۵۰)؛ پیامبر اکرم (ص) از خداوند متعال نقل کرده است که می‌فرماید: آن کس که بنده‌ی مؤمن را آزار می‌دهد، باید با من اعلام جنگ کند و آن کس که بنده‌ی مؤمن را تکریم می‌کند، باید از غضب من در امان باشد. اگر در میان تمام مخلوقات که در زمین بین مشرق و مغرب دارم، تنها یک مؤمن به همراه امام و رهبر عادل باشد، با بندگی آنان از تمام مخلوقات که در زمین دارم، بی‌نیاز می‌شوم که هفت زمین و هفت آسمان به آن دو برپایند و از ایمانشان، انس و الفتی در آنان نسبت به هم ایجاد می‌کنم که به دوستی دیگران نیاز نداشته باشند.

این حدیث صحیح است؛ زیرا محمد بن یعقوب کلینی، محمد بن یحیی و دیگر افرادی که نامشان در سلسله‌ی سند حدیث ذکر شده‌اند، افرادی مورد اعتماد در نقل حدیث‌اند (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۳۷۷). مفاد حدیث این است: تنبیه کودک یکی از مصداق ظلم در حق بنده‌ی مؤمن است که موجب اعلان جنگ با خداوند متعال شده می‌شود؛ بنابراین، نباید به تنبیه او اقدام کرد.

در پاسخ به استدلال فوق می‌توان گفت: نخست: تنبیهی که مقدمه‌ی ترک بزه و معصیت در آینده باشد، جنبه‌ی تربیتی دارد و از روی محبت و لطف انجام شده است. در صورتی که با شرایط درستی صورت گیرد، می‌تواند نقش تربیتی مهمی در سرنوشت کودک داشته باشد؛ بنابراین، این‌گونه تنبیه، از ابتدا از موضوع ایدای مؤمن خارج بوده؛ یعنی تخصصاً خارج است؛ دوم: حدیث به صورت کلی و مطلق به نکوهش اذیت کردن مؤمن پرداخته است، لذا هنگامی عمل به آن حجیت دارد که مخصوصاً مقیدی وجود نداشته باشد؛ ولی بنا بر دلایلی، تأدیب صلاحیت تقیید و تخصیص حرمت ایدای کودکان را دارد. البته استدلال به این حدیث مبنی بر این است که کودک مسلمان و شیعه در حکم ایمان و اسلام ملحق به والدین و در حکم مسلمان و مؤمن است.

### ۲. احادیث جواز و مشروعیت تنبیه کودک

می‌توان این احادیث را در سه قسمت دسته‌بندی کرد:

## ۱-۲. احادیثی در ارتباط با معصیت و بزه منافی عفت کودکان

این احادیث به شرح زیر بررسی می‌شوند:

یک- مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعًا عَنْ ابْنِ مَخْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخُرَّازِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي غُلَامٍ صَغِيرٍ لَمْ يَدْرِكْ ابْنَ عَشْرِ سِنِينَ زَنَى بِامْرَأَةٍ، قَالَ يَجْلُدُ الْغُلَامَ دُونَ الْحَدِّ وَ تُجْلَدُ الْمَرْأَةُ الْحَدَّ كَامِلًا. قِيلَ: فَإِنْ كَانَتْ مُحْصَنَةً؟ قَالَ: لَا تُرْجَمُ، لِأَنَّ الَّذِي نَكَحَهَا لَيْسَ بِمُدْرِكٍ وَ لَوْ كَانَ مُدْرِكًا رُجِمَتْ (حر عاملی، ۱۴۰۱ق، ج ۱۸، ص ۳۶۲)؛ ابوبصیر از امام صادق درباره‌ی حکم پسری که هنوز به سن بلوغ نرسیده ده سال دارد و با زنی زنا کرده، سؤال کرد. حضرت فرمود: پسر را به کمتر از میزان حد زنا تازیانه زده می‌شود و بر زن حد کامل (یعنی یک‌صد تازیانه) جاری کنند. از امام سؤال شد: اگر زن محصن باشد؟ حضرت فرمود: سنگسار نمی‌شود؛ زیرا فردی که با او آمیزش کرده، بالغ نیست و اگر وی بالغ بود، زن سنگسار می‌شد.

این حدیث، صحیح است؛ زیرا احمد بن محمد بن عیسی اشعری، حسن بن محبوب، ابراهیم بن ابویوب و دیگر افرادی که نامشان در سلسله‌ی سند ذکر شده‌اند، افرادی ثقة و مورد اعتماد هستند (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۲۰).

با توجه به اینکه این حدیث در مقام بیان نفی مجازات حد و تبیین مقدار تنبیه و تأدیب است، به تعبیر «دون الحد» اشاره کرده (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۶، ص ۲۲۷) و تعبیر «دون الحد» در برابر حد کامل زنا (صد تازیانه) به کار برده شده است که به‌طور قطع، این اندازه توسعه‌ی مجازات با حدیث بیان‌کننده‌ی اندازه‌ی تنبیه و تأدیب کودکان، سازگاری ندارد و از جهتی، مشخص کردن و تعیین مقدار تأدیب کودک به حاکم تفویض شده است؛ بنابراین، این حدیث در مقام بیان مقدار تنبیه و تأدیب کودکان در بزه زنا است. در حدیث دیگری آمده است: «كُلُّ بَالِغٍ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَى افْتَرَى عَلٰی صَغِيرٍ أَوْ كَبِيرٍ أَوْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَى أَوْ مُسْلِمٍ أَوْ كَافِرٍ أَوْ حَرٍّ أَوْ مَمْلُوكٍ فَعَلِيهِ حَدُّ الْفَرِيَةِ وَ عَلٰی غَيْرِ الْبَالِغِ حَدُّ الْاَدَبِ» (طوسی، ۱۳۸۶، ج ۱۰، ص ۱۰۲)؛ امام صادق فرمود: هر بالغی که بر صغیر یا کبیر یا مرد یا زن یا مسلمان یا کافر یا حر یا برده افترا بدهد، بر او حد افترا و بر غیر بالغ، حد تنبیه و تأدیب است.

این حدیث مرسل، ولی قابل اعتناست؛ زیرا مرحوم خوئی به نقل از رجال کشی، نام یونس بن عبدالرحمن را در طبقه‌ی افراد ناقل از ثقة نقل کرده است (خوئی، بی‌تاب، ج ۲، ص ۶۰).

حدیث فوق بر جواز تنبیه و تأدیب کودکان دلالت دارد که از تعبیر «حد الادب» به دست می‌آید؛ زیرا حضرت می‌فرماید: «و علی غیر البالغ حد الادب». علاوه بر اینکه در برخی احادیث دیگر، تنبیه به معنای تأدیب به کمتر از حد، استعمال شده است؛ بنابراین، تعبیر «حد الادب»، برای بیان تنبیه کودکان به منظور تربیت و اصلاح آنان است.

دو- ... عن ابن محبوب عن ابی ایوب عن یزید الكناسی عن ابی جعفر علیه السلام قال: الجارية اذا بلغت تسع سنين ذهب عنها الیتیم و زوجت اقيم عليها الحدود التامة، قال: قلت الغلام اذا زوجه ابوه و دخل باهله و هو غير مدرک اُنْتقام عليه الحدود و هو في تلك الحال؟ فقال: اما الحدود الكاملة التي تؤخذ بها الرجال فلا و لكن يجلد في الحدود كلها على مبلغ سنة فيؤخذ بذلك ما بينه و بين خمس عشرة سنة و لا تبطل حدود الله في خلقه و لا تبطل حقوق المسلمين بينهم (طوسی، ۱۳۸۶، ج ۱۰، ص ۴۴)؛ یزید کناسی از

امام باقر روایت کرد: درباره‌ی کودکی که پدرش برای او زوجه‌ای تزویج کرده و او قبل از سن بلوغ دخول کرده، سؤال می‌کند آیا حد بر او جاری می‌شود؟ حضرت فرمود: اما حدود کاملی که بر انسان بالغ جاری می‌شود، خیر؛ ولی در حدود بر طبق سنش و سن پانزده‌سالگی به او تازیانه زده می‌شود و حدود خداوند درباره‌ی بندگان و حقوقی که بین مسلمانان وجود دارد، از بین نمی‌رود.

این حدیث دارای سند صحیحی است؛ زیرا احمد بن محمد بن عیسی اشعری، حسن بن محبوب و دیگر افرادی که نامشان در سلسله‌ی سند قرار دارند، افرادی ثقه و مورد اعتماد هستند (کشی، ۱۴۰۹ق، ص ۵۵۶). با توجه به روایت حماد بن ثابت، تعبیر «حد کامل» در این حدیث در برابر تعبیر «دون الحد» قرار می‌گیرد که بیان‌کننده‌ی تنبیه و تأدیب کودک است؛ بنابراین، این حدیث در مقام بیان مقدار تنبیه و تأدیب کودک زناکار بر مبنای سن تا پانزده‌سالگی و درصد نفی حد از او است.

سه- محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن ابی بصیر قال: سمعت ابا عبد الله<sup>(ع)</sup> یقول: فی کتاب علی<sup>(ع)</sup> اذا أخذ الرجل مع الغلام فی لحاف مجردین ضرب الرجل و ادب الغلام وان كان ثقب و كان محصنا رجم (طوسی، ۱۳۸۶، ج ۱۰، ص ۶۴): زمانی که مردی را با پسری در یک لحاف، برهنه دستگیر کنند، مرد را زده و پسر بچه را تنبیه و تأدیب می‌کنند و اگر مرد دخول کرده و محصن باشد، او را سنگسار می‌کنند.

در استدلال به این حدیث بر جواز تنبیه کودک برای تربیت او، باید گفت: امام<sup>(ع)</sup> در مقام بیان حکم جرم حدی با استفاده از تعبیر «ادب الغلام»، جهت بیان مرتبه‌های پایین‌تر از مجازات حدی بوده است که این امر بیان‌کننده‌ی تنبیه و تأدیب کودکان است.

سند این حدیث صحیح است؛ زیرا محمد بن یحیی، احمد بن محمد بن عیسی و دیگر افرادی که نامشان در سلسله سند ذکر شده‌اند، افرادی ثقه و مورد اعتماد هستند (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۱۰۹) و فقهای شیعه هم به آن عمل کرده‌اند (حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۱۷۲)، مرحوم غفاری مصحح کتاب تهذیب الاحکام، این حدیث را صحیح دانسته است (طوسی، ۱۳۸۶، ج ۱۰، ص ۶۴).

بنابراین استفاده از تعبیر «ادب الغلام» در مقام بیان حکم تنبیه و تأدیب کودک در لواط است. با اینکه لواط جرمی شنیع است، حضرت از واژه‌ی تأدیب برای تنبیه کودک استفاده کرده است، این دلیلی است بر اینکه تنبیه تشریح شده توسط شارع به منظور تربیت و اصلاح کودکان است.

## ۲-۲. نفی حد و قصاص در لسان حدیث «لا حد لمن لا حدّ علیه» و «لا قود لمن لا یقاد منه»

یکی از ادله‌ی نفی حدّ از کودک، حدیث «لا حدّ لمن لا حدّ علیه» (طوسی، ۱۳۸۶ق، ج ۱۰، ص ۲۳ و ۹۵) است و از ادله‌ی عدم قصاص کودکان، می‌توان به عبارت حدیث «فلا قود لمن لا یقاد منه» (حر عاملی، ۱۴۰۱ق، ج ۱۸، ص ۵۲-۵۱) اشاره کرد. این احادیث بر نفی حدّ و قصاص دلالت دارند؛ خواه قاتل، کودک یا مجنون باشد و خواه قاتل بالغ و عاقل، کودک یا مجنونی را بکشد. دلالت این احادیث بر تنبیه و تأدیب کودک این است که وقتی حد و قصاص را نفی می‌کنند، معنایشان نفی هر نوع مجازات کودک مانند تنبیه و تأدیب نیست؛ زیرا وقتی کودک مرتکب قتل یا قطع عضو و یا یکی از موجبات حد می‌شود، دست‌کم باید تأدیب شود و درست نیست در چنین جرمی هیچ مجازاتی حتی تأدیب و تنبیه سبک هم نشود، پس

می‌توان از آن برداشت کرد که تنبیه و تأدیب در چنین مواردی برای تربیت و اصلاح لازم است. سؤالی اینجا مطرح می‌شود که آیا دو عبارت «لا حدّ لمن لا حدّ علیه» و «لا قود لمن لا یقاد منه» ظهور در عموم دارند یا نه؟ در پاسخ باید گفت: احادیث مزبور ظهور در عموم دارند و بر اساس عموم آن‌ها، هم کودک و هم دیوانه را شامل می‌شوند؛ یعنی بر مبنای عام بودن این دو جمله، در تمام مواردی که قصاص نمی‌شوند یا حد جاری نمی‌شود، عکس آن‌ها نیز صادق است و اگر کشته شوند یا حد بخورند، طرف مقابل آن‌ها نیز حد نمی‌خورند و قصاص نمی‌شوند؛ اما درباره‌ی قصاص استثنائاتی هست که در برخی موارد نص خاص بر قصاص وجود دارد؛ برای مثال، وقتی پدر فرزند خود را می‌کشد، قصاص نمی‌شود؛ ولی اگر فرزند، پدر را بکشد، قصاص می‌شود. همچنین است اگر کافر، مسلمان را و یا برده، آزاد را و یا شخص عاقل بینا، فرد نابینا را بکشد، همه قصاص می‌شوند؛ در نتیجه عام بودن «لا قود» به این گستردگی، مخدوش می‌شود. در پاسخ به این اشکال و رفع تعارض ظاهری ادله‌ی قصاص موارد یادشده با عبارت «لا قود»، باید گفت موارد استثناء از حکم اولیه‌ی قصاص دو گروه هستند: یکی، گروهی که وقتی قتل یا جنایتی، مرتکب می‌شوند، به لحاظ طبیعت جسمی و روحی و شرایط اجرای تکلیف از جمله قصاص، قابلیت قصاص شدن را دارند و گروه دیگر که شرایط جسمی ندارند به طریق اولی شامل می‌شود. حدیث «لا قود» نسبت به کودک اطلاق دارد و جمله‌ی «لا یقاد» در حدیث، به معنای کسی است که قصاص نمی‌شود.

در نتیجه، صحیحه ابوبصیر از امام باقر<sup>(ع)</sup> عمومات ادله‌ی قصاص را تخصیص داده و قاتل کودک را از عمومات ادله و حکم قصاص خارج می‌سازد (خوئی، بی‌تا الف، ج ۱، ص ۲۰۷).

لذا در خصوص هردو حدیث «لا قود» و حدیث «لاحدّ» باید گفت: اطلاق دارند و با توجه به اطلاقشان هر دو، کودک و دیوانه را شامل می‌شوند؛ زیرا از سیاق دو حدیث و سؤال راوی برمی‌آید که امام باقر<sup>(ع)</sup> در مقام بیان حکم کلی بوده است؛ در نتیجه، هرچند قصاص و حد نسبت به کودک نفی شده؛ ولی به معنای نفی تنبیه به منظور تربیت و تأدیب نیست، بلکه تنبیه و تأدیب او به قاضی موکول می‌شود که بر اساس شرایط و وضعیت روحی و جسمی او را تنبیه و تأدیب می‌کند.

### ۳-۲. احادیثی درباره‌ی سرقت

درباره‌ی سرقت کودک احادیث و نظرات متفاوتی است، لذا ضروری است بررسی شوند و راهکار حل تعارض در این زمینه ارائه شود:

نظر مشهور دانشیان (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۲، ص ۴۷۶) بر این است که قاضی و حاکم، کودک را به آنچه مصلحت می‌بیند، تنبیه و تأدیب می‌کند؛ ولی برخی دیگر مراتب پنج‌گانه سرقت را مطرح کرده‌اند. با بررسی احادیث بسیاری که در این زمینه است، می‌توان راه‌حل تعارض را ارائه داد؛ زیرا این احادیث مستفیض، بلکه متواتر به تواتر اجمالی هستند. از آنجاکه مشهور، احادیث صحیحه را کنار گذاشته و به تعزیر در تمام مراتب دزدی کودک فتوا می‌دهند، این عملکرد آنان از وجود خللی در آن احادیث کشف می‌کند، لذا بررسی آن احادیث و ارائه‌ی راه‌حل تعارض لازم است:

یک- «قال اذا سرق الصبی عفی عنه مرة فان عاد عزر فان عاد قطعت اطراف الاصابع فان عاد قطع اسفل من ذلک (حر عاملی، ۱۴۰۱ق، ج ۱۸، ص ۵۲۳؛ طوسی، ۱۳۸۶، ج ۱۰، ص ۱۳۵)؛ معصوم فرموده است:

وقتی کودک دزدی کند، بخشیده می‌شود. اگر تکرار کرد، تعزیر می‌شود و اگر مجدداً مرتکب شد، نوک انگشتانش خراش داده می‌شود و در صورت تکرار دوباره، حد قطع جاری می‌گردد» .

سند این حدیث حسن است؛ زیرا علی بن ابراهیم، ابراهیم بن هاشم، محمد بن ابی عمیر و دیگر افرادی که نامشان در سلسله سند ذکر شده‌اند، افرادی مورد اعتماد در نقل حدیث هستند. مرحوم غفاری محقق و مصحح التهذیب این حدیث را، از احادیث حسن دانسته است (طوسی، ۱۳۸۶، ج ۱۰، ص ۱۳۵).

نحوه استدلال: تعبیر «فَإِنْ عَادَ عَزَّرَ» به مجازات تعزیری کودک سارق تصریح دارد. شیخ صدوق برای توضیح این احادیث گفته‌اند: مشهور میان علمای پس از شیخ طوسی آن است که دست کودک نابالغ قطع نمی‌شود. وی افزوده است: این‌گونه احادیث با وضوح سند و اختلاف دلالتشان، باید بر تأدیب و تنبیه کودک به اختیار امام حمل شوند (صدوق، ۱۳۶۷، ج ۵، ص ۴۰۰). در پاورقی التهذیب آمده است: حمل قطع اطراف اصابع بر بریدن گوشت انگشتان امکان دارد، چنان‌که در برخی احادیث وارد شده و ممکن است آن را بر تخییر حمل کرد، چنانچه حدیث سنان به آن اشاره می‌کند و احتمال دارد بر اختلاف سن حمل شود؛ ولی اظهر آن است که به حاکم واگذار شود (طوسی، ۱۳۸۶، ج ۱۰، ص ۱۳۵).

در الروضة البهیه در مورد سرقت توسط بچه آمده است: دست بچه و دیوانه قطع نمی‌شود، هرگاه با وجود شرایط، سرقت کنند، بلکه صرفاً آن دو را تأدیب می‌کنند، اگرچه آنان چند بار سرقت کنند؛ زیرا اجرای حد قطع، مشروط به تکلیف است و حال آنکه بچه و دیوانه تکلیف ندارند، لذا حد قطع در مورد آنان اجرا نمی‌شود. (جبعی عاملی، ۱۳۹۶، ج ۹، ص ۲۲۲).

امام خمینی می‌فرماید: در سرقت کودک احادیثی رسیده است و در پاره‌ای از آن‌ها این عبارت دیده می‌شود: «لَمْ يَصْنَعِ إِلَّا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا» (طوسی، ۱۳۸۶، ج ۱۰، ص ۱۳۶؛ حر عاملی، ۱۴۰۱ق، ج ۱۸، ص ۵۲۴)؛ یعنی اجرای این‌گونه کیفرها مختص به رسول خدا<sup>(ص)</sup> و حضرت علی<sup>(ع)</sup> است و غیر معصوم حق اقامه‌ی چنین کیفری را ندارد (ر.ک: امام خمینی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۵۵۹).

صاحب جواهر نظر شیخ طوسی را نمی‌پذیرد و می‌گوید: حدیثی مشتمل بر ترتیبی که شیخ طوسی<sup>(س)</sup> به آن فتوا داده است، نداریم؛ هرچند احادیث زیادی از صحیح و حسنه و موثقه در این مورد رسیده است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۲، ص ۴۷۶).

بنابراین، حدیث فوق و احادیث دیگر درصدد بیان تنبیه و مجازات تأدیبی کودکان سارق است و خراش دادن دست کودک سارق را نوعی اجرای تنبیه به دست حاکم و قاضی می‌داند.

دو- ... عن عبد الله بن سنان، قال: سألت أبا عبد الله<sup>(ع)</sup> عن الصبي يسرق، قال: يعفى عنه مرة و مرتين و يعزر في الثالثة فإن عاد قطعت أطراف أصابعه، فإن عاد قطع أسفل من ذلك (طوسی، ۱۳۸۶، ج ۱۰، ص ۱۳۶؛ حر عاملی، ۱۴۰۱ق، ج ۱۸، ص ۵۲۲).

در این صحیح، عبدالله بن سنان از امام صادق<sup>(ع)</sup> در مورد کودکی که دزدی کرده است، می‌پرسد. امام علیه السلام در پاسخ فرمود: مرتبه اول و دوم عفو می‌شود. تعبیر «يعفى عنه مرة أو مرتين»، تعبیر مناسبی نیست؛ زیرا معلوم نیست که حاکم می‌تواند یک بار و دو بار را عفو کند و دلالت بر جواز دارد، یا عفو کردن بر او واجب است؟ در جواب گفته می‌شود: این عبارت موهم تخییر است؛ زیرا اگر عفو واجب باشد، کلمه «مرة» لغو خواهد بود. از دنباله‌ی حدیث و نقل صاحب جواهر<sup>(س)</sup> نیز حکم تخییری استفاده



می‌شود؛ ولی تخییر در عفو یا تعیین عفو در مرتبه‌ی دوم با احادیث دیگر منافات دارد.

در مرتبه سوم تعزیر می‌شود، در مرتبه چهارم سر انگشتانش قطع و در مرتبه پنجم از قسمت پایین‌ترش می‌برند. این تعبیر با قطع از بند دوم و یا از ریشه‌ی انگشتان مناسبت دارد؛ بنابراین، روایت ظهوری در قطع از ریشه‌ی انگشتان ندارد. باید گفت: این حدیث بر فتوای شیخ طوسی دلالت ندارد؛ زیرا وی عفو را در مرتبه‌ی اول و تعزیر را در مرتبه دوم بیان کرده، درحالی‌که حدیث در مرتبه‌ی اول و دوم بر عفو دلالت دارد و تعزیر را به مرتبه‌ی سوم اختصاص می‌دهد. شیخ طوسی در این مرتبه، قائل به خراش سر انگشتان شده و حدیث، در مرتبه‌ی پنجم بر قطع پایین‌تر از سر انگشتان دلالت دارد، درحالی‌که شیخ می‌گوید: قطعی که در مورد شخص بالغ پیاده می‌شود، در مورد کودک نیز جاری می‌گردد. پس نمی‌توان بر مبنای این حدیث، حد قطع را در باره‌ی کودک سارق در صورت تکرار سرق، جاری کرد.

سه-... عن الحلبي عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: إذا سرق الصبي عفى عنه، فإن عاد عزر، فإن عاد قطعت أطراف الأصابع، فإن عاد قطع أسفل من ذلك (حر عاملی، ۱۴۰۱ق، ج ۱۸، ص ۵۲۳؛ طوسی، ۱۳۸۶، ج ۱۰، ص ۱۳۵).

در این صحیح، امام صادق<sup>(ع)</sup> می‌فرماید: اگر کودکی دزدی کرد، بخشیده می‌شود؛ در مرتبه‌ی دوم تعزیر می‌گردد؛ برای بار سوم سر انگشتانش قطع می‌گردد و در مرتبه‌ی چهارم از پایین‌تر از سر انگشتان می‌برند. این حدیث با حدیث قبل منافات دارد؛ زیرا در حدیث قبل (صحیح ابن‌سنان) به تعزیر در مرتبه‌ی سوم تصریح شده، درحالی‌که این حدیث (صحیح حلبی) به تعزیر در مرتبه‌ی دوم اشاره می‌کند. همین‌طور حدیث ابن‌سنان در مرتبه‌ی پنجم به بریدن از پایین‌تر از سر انگشتان تصریح دارد؛ ولی در این حدیث در مرتبه‌ی چهارم آمده است. صحیح حلبی نیز بر فتوای شیخ طوسی دلالت ندارد؛ زیرا شیخ در مرتبه‌ی سوم خراش سر انگشتان را بیان کرده است و این حدیث بریدن سر انگشتان را مطرح می‌کند. شیخ طوسی در مرتبه‌ی چهارم به قطع سر انگشتان فتوا داد؛ ولی این حدیث، به قطع پایین‌تر از آنکه ظهور در بند دوم دارد. پس این حدیث را هم نمی‌توان مستندی برای نظر شیخ طوسی قرار داد.

چهار-... عن أبي عبدالله<sup>(ع)</sup> في الصبي يسرق، قال: يعفى عنه مرة، فإن عاد قطعت أنامله أو حكت حتى تدمى، فإن عاد قطعت أصابعه، فإن عاد قطع أسفل من ذلك (طوسی، ۱۳۸۶، ج ۱۰، ص ۱۳۶؛ حر عاملی، ۱۴۰۱ق، ج ۱۸، ص ۵۲۴).

امام صادق<sup>(ع)</sup> در مورد کودک دزد می‌فرماید: در مرتبه‌ی اول او را می‌بخشند. اگر بار دیگر دزدی کرد، سر انگشتانش را قطع کرده و یا به‌گونه‌ای می‌خراشند که خون درآید. در مرتبه‌ی سوم انگشتانش را می‌برند و در مرتبه‌ی چهارم، از پایین‌تر از آن قطع می‌کنند.

در این حدیث سه عنوان «قطع أنامل» در مرتبه‌ی دوم، «قطع أصابع» در مرتبه‌ی سوم، «قطع أسفل من ذلك» در مرتبه‌ی چهارم دیده می‌شود. «قطعت أنامله» به قرینه‌ی احادیث دیگر یعنی از مفصل و بند اول قطع می‌شود، لذا «قطعت أصابعه» بر قطع از مفصل دوم و «قطع أسفل من ذلك» بر قطع از ریشه انگشتان دلالت دارد. تخییری که در این حدیث بین قطع انامل و خراش آن بود، در احادیث دیگر نیست. باید گفت: این تخییر قابل‌قبول نیست؛ زیرا یک طرفش سبک و طرف دیگر خیلی سنگین است. قطع کردن

بند انگشت با خراشیدن آن تا خون درآید، تناسب ندارد و در یک سطح نیستند.  
 پنج- عن زرارة، قال: سمعت أبا جعفر<sup>(ع)</sup> يقول: اتى على<sup>(ع)</sup> بغلام قد سرق، فطرف أصابعه، ثم قال: لئن عدت لاقطعنها، ثم قال: أما إنه ما عمله إلا رسول<sup>(ص)</sup> و أنا (همان).  
 در این حدیث مرسل، امام باقر<sup>(ع)</sup> می‌فرماید: غلامی را نزد امیرمؤمنین<sup>(ع)</sup> آوردند، درحالی که سرقت کرده بود. امام<sup>(ع)</sup> انگشتانش را خونین کرد. آنگاه فرمود: اگر برای بار دوم دزدی کنی، انگشتانت را قطع می‌کنم. سپس فرمود: آگاه باشید این کار را تنها رسول خدا<sup>(ص)</sup> و من انجام داده‌ایم. مخالفت مضمون این حدیث با احادیث قبلی و فتوای شیخ طوسی روشن است؛ زیرا رنگین کردن انگشتان به خون در بار اول بوده است. از این حدیث، عفو و تخییری استفاده نمی‌شود. در مرتبه‌ی اول خونین کردن انگشتان و در مرتبه‌ی دوم بریدن انگشتان است که هم بر قطع بند اول و هم بر قطع تمام انگشت دلالت دارد. سخنی که امام خمینی در تحریرالوسیله بیان کرده است، از این حدیث و حدیث بعد اقتباس شده است. بیان ایشان هرچند ظهور ندارد؛ ولی دلالت و اشعاری در آن هست که بریدن انگشتان دست کودک اگر واقعیت هم داشته باشد، از شئون معصوم<sup>(ع)</sup> است. تنها او می‌تواند چنین کاری را انجام دهد و دیگران حق انجام این امر را ندارند. برای اینکه نظر صحیح را بیان کرد، باید حدیث دیگر را ملاحظه کرد. پس اجرای چنین کیفی تنها مخصوص معصوم است و در عصر ما، تنها تنبیه و تأدیب کودک مشروعیت دارد، حتی در صورت تکرار سرقت توسط کودک.

## ۲-۱. راه حل تعارض میان احادیث و نظرات دانشیان

برخی خواسته‌اند اختلاف میان احادیث فوق درباره‌ی سرقت را با مسئله‌ی اطلاق و تقیید یا تعارض به عموم و خصوص من وجه حل کنند؛ ولی این مبنا در حل تعارض مناسب نیست؛ زیرا میان حدیثی که به عفو در مرتبه‌ی اول صراحت دارد با حدیثی که به عفو در مرتبه‌ی اول و دوم اشاره می‌کند، نمی‌توان جمع به اطلاق و تقیید کرد؛ زیرا در صحیح حلی آمده است: «إذا سرق الصبی عفی عنه فإن عاد عزر». در حدیث دیگری «یعفی عنه مرة» و در حدیث اول «یعفی عنه مرة و مرتین» ذکر شده است. برخی گفته‌اند: در «یعفی عنه مرة فإن عاد»، عبارت «فإن عاد» (اردبیلی، ۱۳۸۴، ج ۱۳، ص ۲۱۵) اطلاق دارد و به قرینه‌ی حدیث «یعفی عنه مرتین» تقیید شده است؛ یعنی اگر بعد از مرتبه‌ی دوم بازگشت و تکرار کند. روشن است این وجه جمع صحیح نیست؛ زیرا بازگشت پس از مرتبه‌ی اول، مرتبه دوم می‌شود و اطلاق ندارد. اگر «عاد» پس از «یعفی عنه مرة» نبود، گفته می‌شد اطلاق دارد. معنای حدیث بنا بر این جمع، چنین است: «یعفی عنه مرة فإن عاد بعد المرة الثالثة». آیا حدیث نسبت به مرتبه‌ی دوم سکوت کرده و دلالتی ندارد؟ پس اصل اطلاق در «إن عاد» درست نیست؛ چون معنای «إن عاد» این است که «إن عاد بعد المرة الاولى»، لذا میان احادیث در اینکه عفو تنها در مرتبه‌ی اول است، یا در مرتبه‌ی اول یا دوم، اختلاف غیر قابل حل است و با اطلاق و تقیید نمی‌توان تعارض را از بین برد (ر.ک: نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۲، ص ۴۷۶؛ اردبیلی، ۱۳۸۴، ج ۱۳، ص ۲۱۵).

## ۲-۲-۲. نقد و تحلیل

هرچند این احادیث متعدد هستند؛ اما به یک صورت نیستند که بتوان به آن‌ها عمل کرد. محقق حلی در نکت‌النهایة فرموده است: اختلاف احادیث به‌گونه‌ای نیست که بتوان به آن‌ها عمل کرد (حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۳۲۴). با وجود اختلاف شدید میان احادیث و عدم امکان جمع بین آن‌ها، مشهور از آن‌ها اعراض کرده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۲، ص ۴۸۰) با آنکه دلالتش روشن و سند پاره‌ای از آن‌ها معتبر است، این اعراض، کاشف از وجود خللی در آن‌ها است و از بی‌اعتنایی مشهور کشف می‌کند که آنان واقعیت را در طرف دیگر دیده‌اند. ایشان معتقد بوده‌اند این احادیث برای بیان حکم واقعی صادر نشده‌اند، لذا بر آن‌ها ترتیب اثر نداده‌اند. با توجه به این مبنا، می‌توان احادیث را طرح کرده و در مورد کودک به همان نظر مشهور اکتفا کرد، به‌خصوص اینکه در تمام حدود، هیچ حدی در مورد غیر بالغ مطرح نیست؛ بنابراین، حدیث «رفع قلم از صبی» حد را از غیر بالغ برمی‌دارد؛ و در نتیجه، تنها تنبیه و تأدیب کودک جایز است و نوع و مقدار آن به نظر قاضی و حاکم موکول می‌شود.

## ۳. تنبیه بدنی به قصد اصلاح و تربیت کودک در احادیث

احادیث بسیاری درباره‌ی تنبیه بدنی کودک به قصد اصلاح و تربیت روایت شده است. در ادامه، برخی از این احادیث بررسی می‌شوند تا مشخص گردد که آیا همه‌ی این احادیث ضعیف‌اند و می‌توان تمام آن‌ها را نادیده گرفت؛ یا اینکه بر اساس مصلحت کودک، تنبیه مشروعیت دارد و میزان تنبیه هرچند قهر کردن باشد- ضمن توجه به شرایط بدنی و روحی کودک، مورد توجه قرار گرفته است؟ و یا باید این احادیث بر تأدیب کودک به اختیار امام و حاکم حمل شوند؟ برخی از این احادیث به شرح زیر هستند:

الف- از حضرت علی<sup>(ع)</sup> نقل شده است که ایشان فرمودند: «أدب صغار اهل بیتک بلسانک علی الصلاة و الظهور فإذا بلغوا عشر سنین فاضرب و لاتجاوز ثلاثا» (ورام، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۵۵)؛ یعنی کودکان خود را تا ده سالگی با گفتار بر نماز و طهارت تربیت کن و هنگام رسیدن به این سن آنان را برای تربیت بر آن دو، بزن و از سه ضربه تجاوز نکن.

توثیق این حدیث و پنج حدیث بعد، از دو جهت اثبات می‌شود:

یک. به وسیله‌ی عمل اصحاب به آن‌ها ضعف سندشان جبران می‌شود (ر.ک: طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۰۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۳۱۸؛ همان، بی‌تا ج ۲، ص ۳۳۱؛ مکی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۳۱۵؛ طبرسی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۹۹).

دو. احادیث مزبور نزد فریقین مشهورند و چنین شهرتی موجب وثوق به صدور این‌ها می‌شود. در علم اصول ثابت شده که موضوع حجیت خبر، موثوق‌الصدور بودن است (بجنوردی، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۱۰۷). ب- در حدیثی دیگر آمده است: یکی از یاران امام موسی کاظم<sup>(ع)</sup> می‌گوید: «شکوت الی ابي الحسن موسی ابنا لی، فقال: لاتضربه و اهجره و لاتطل» (ابن‌فهد حلی، ۱۴۰۷ق، ص ۸۹). در این روایت، راوی می‌گوید: روزی در محضر امام<sup>(ع)</sup> از فرزندم شکایت کردم. حضرت فرمود: کودک را نزن؛ اما مدت کوتاهی با او قهر کن؛ ولی طولانی نباشد.

ج- در حدیثی آمده است: «نهی رسول‌الله<sup>(ص)</sup> عن الابد عند الغضب» (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۷، ص ۲۶۰)؛

یعنی پیامبر<sup>(ص)</sup> از تأدیب کردن کودک هنگام خشم و غضب نهی کرده است. د- احادیث متعدد زیادی درباره تأدیب و تربیت کودکان روایت شده است که به حد استفاضه رسیده‌اند (حر عاملی، ۱۴۰۱ق، ج ۱۵، ص ۲۰۳-۱۹۴). از جمله‌ی این احادیث، می‌توان با این حدیث از پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> اشاره کرد که فرمودند: «الولد سید سبع سنین و عبد سبع سنین و وزیر سبع سنین، فان رضیت خلائقه لاحدی و عشرين سنة والا ضرب علی جنبیه فقد اعذرت الی الله» (حر عاملی، ۱۴۰۱ق، ج ۱۵، ص ۱۹۵) کودک، هفت سال سرور و رئیس، هفت سال فرمان‌بردار و هفت سال وزیر و یاور است. پس اگر از اخلاق او در بیست‌ویک سالگی راضی نبودی، می‌توانی وی را تنبیه کنی که در این تنبیه، معذور خواهی بود.

و مانند این حدیث «مروا اولادکم بالصلاة و هم ابناء سبع سنین و اضربوهم علیها و هم ابناء عشر» (نوری، ۱۳۶۳، ج ۱۹، ص ۳). از پیامبر<sup>(ص)</sup> نیز نقل شده است که حضرت فرموده‌اند: «فرزندانتان را در هفت‌سالگی به نماز امر کنید و در ده‌سالگی آنان را برای نماز بزنید. در این حدیث، به زدن امر شده است و در احادیث دیگر نیز عبارت ضرب وجود دارد. به نظر می‌رسد در صورتی که تمام شرایط تأدیب لحاظ شود، تأدیب مستحب خواهد بود؛ زیرا وقتی که تأدیب با توجه به هدف و شرایطش مورد توجه قرار بگیرد، موجب اصلاح کودک می‌شود و به این جهت، انجام آن بر عدم انجام آن رجحان دارد (ر.ک: همان). کمیت تأدیب در احادیث متفاوت است. گاهی به پنج ضرب، گاهی بین پنج و شش ضرب و گاهی هم در ده ضرب منحصر شده است. گاهی هم به قهر کردن امر شده است؛ بنابراین در احادیثی که درباره‌ی تأدیب کودک روایت شده، تشخیص ارجحیت مشکل است و اصل اولیه بر حرمت می‌باشد، از این رو باید حدیثی را که تنها تا پنج ضرب اذن می‌دهد، پذیرفت؛ ولی از آنجایی که فقیهی به حدیث پنج ضرب فتوا نداده است، حکم نسبت به آن مشکل است و به نظر می‌رسد جواز پنج یا شش ضرب بهترین نظریه باشد. البته این مقدار مربوط به غیر از معلم است. در مورد معلم نیز مقدار تأدیب تا سه ضرب جایز است. باید گفت پنج یا شش و هفت ضرب در مورد ولی و وصی و سه ضرب در مورد معلم، یکی از شرایط مقدار تأدیب است که حداکثر مقدار تأدیب را می‌رساند. علاوه بر آن، تأدیب بیش از مقداری که تربیت‌کننده بفهمد که تأدیب اثرش را گذاشته و کودک متنبه شده، جایز نیست؛ مثلاً اگر با یک ضرب این اثر حاصل شد، بیشتر از یک ضرب جایز نخواهد بود (ر.ک: همان).

احادیثی که بر جواز تنبیه بدنی دلالت دارند، درباره‌ی نمازخواندن فرزندان است؛ یعنی احادیث بنا بر اختلافشان، به اتفاق، تنبیه بدنی فرزند را، در صورت استنکاف از خواندن نماز در سنین هفت یا هشت یا ده‌سالگی مجاز دانسته‌اند و بر اساس چند حدیث، والدین بر اخلاق بد فرزندان نیز حق ضرب دارند. و- حدیثی از محمدبن یعقوب عن محمدبن یحیی عن احمدبن محمد عن محمدبن یحیی عن غیاث‌بن ابراهیم، عن ابی‌عبدالله (قال: قال امیرالمؤمنین): «ادب الیتیم ممّا تؤدّب منه ولدک و اضربه ممّا تضرّب منه (به) ولدک» (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۶، ص ۴۷).

این حدیث، بر هر نوع تنبیه بدنی با هدف تأدیب و تربیت دلالت دارد، چنان‌که درباره‌ی فرزند انسان ثابت است، درباره‌ی یتیمی که ولی او قصد تربیت وی را داشته باشد نیز ثابت است، البته باید به قصد تربیت و اصلاح باشد؛ زیرا تنبیه بدنی، بدون قصد تربیت، مصداق ظلم است و ظلم، ناپسند و حرام است

و ظالم بر اساس عقل و نقل، مستحق سرزنش و مجازات است.

حدیث مزبور از لحاظ سند، پذیرفته شده است؛ چون راویان آن توثیق شده‌اند. منظور از محمد بن یحیی که کلینی از وی نقل می‌کند محمد بن یحیی عطار قمی است، چنان‌که محققین رجالی به آن تصریح کرده‌اند و مورد توثیق است (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۳۵۳) و منظور از احمد بن محمد، احمد بن محمد بن عیسی اشعری است. این به قرینه‌ی ناقل و منقول‌عنه ثابت می‌شود که مورد توثیق است و مراد از محمد بن یحیی، محمد بن یحیی خزاز است که این هم به قرینه‌ی ناقل و منقول‌عنه ثابت است و مورد توثیق است و غیاث بن ابراهیم ثقه است (ر.ک: همان، ص ۳۵۹؛ کشی، ۱۴۰۹ق، ص ۵۵۶).

بنابراین، تنبیه بدنی در حالت خشم، در صورتی جایز است که شخصی کاملاً بر خود مسلط باشد و کمتر اتفاق می‌افتد که انسان در حالت غضب چنان بر خود مسلط باشد که قصدش از تنبیه بدنی، تشفی خاطر خود نباشد، لذا پیامبر اکرم (ص) از ادب کردن در حالتی که انسان غضبناک است، نهی فرمود (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۷، ص ۲۶۰). صاحب جواهر در این باره اظهار می‌دارد که تنبیه بدنی جایز، در صورتی است که به منظور تربیت کودک صورت گیرد، نه آنکه محرک آن خشم نفسانی باشد که در این صورت، تنبیه‌کننده باید تنبیه شود (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۱، ص ۴۴۶). لذا با توجه به تأثیر تربیتی تنبیه بدنی، کودک باید در سنی باشد که قابلیت تشخیص و تربیت شدن داشته باشد. به همین دلیل است که در احادیث وارد، به والدین توصیه شده است که کودک را تا هفت سال به عنوان سرور و آقا به حال خود بگذارند و تربیت و تأدیب را از هفت سال دوم آغاز کنند (ر.ک: کلینی، ۱۳۶۷، ج ۶، ص ۵۱ و ج ۳، ص ۴۰۹). دست‌کم این‌گونه احادیث با وضوح سند و اختلاف دلالتشان، باید بر تأدیب کودک به اختیار امام و حاکم حمل شوند و نباید با بهانه‌ی ضعف سند آن‌ها را رها کرد.

### نظریه‌ی مختار

الف- اعتبار احادیث: برخی از احادیث مورد استناد از لحاظ سند، چنان‌که بیان شد، معتبرند. برخی دیگر از آن‌ها که از لحاظ سند ضعیف هستند، با عمل اصحاب ضعفشان جبران شده است. بعضی دیگر نیز به دلیل شهرتی که بین فریقین دارند، موثوق‌الصدورند.

ب- مضمون و محتوای احادیث با آیات قرآن کریم سازگاری دارند؛ همانند آیاتی که بر رفع و برداشت تکلیف بیش‌از اندازه‌ی توان دلالت دارند. بدون تردید، این آیات وضعیت بدنی و روحی کودک را مدنظر دارند و در صورت تحمیل بیش از آن و در صورتی که تنبیه به منظور تربیت و اصلاح نباشد، ظلم به حساب می‌آید که خداوند وعده‌ی عذاب دردناک بر ظلم داده است؛ از جمله این آیات «و الذین آمنوا و عملوا الصالحات لانکلف نفسا الا وسعها اولئک اصحاب الجنة» (اعراف، ۴۱)؛ و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند، هیچ‌کس را جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌کنیم، آنان اهل بهشت‌اند؛ و «ان الظالمین لهم عذاب الیم» (ابراهیم، ۲۲)؛ همانا ستمکاران عذابی پردرد خواهند داشت.

ج- مضمون احادیث با حکم عقل و بنای عقلا نیز سازگاری دارد؛ زیرا در صورتی که تنبیه کودک برای تربیت و اصلاح نباشد، بر کودک، لطمه‌ی روحی و جسمی وارد می‌کند که ظلم است و به حکم عقل ظلم

قبیح و ناپسند است و بنای عقلا نیز آن را نکوهش می‌کند.

د- تنبیه کودک دارای شرایطی است که باید رعایت شوند؛ این شرایط به شرح ذیل هستند: (یک) تنبیه کودک به خودی خود موضوعیت ندارد، بلکه از جهتی است که وسیله‌ای برای ایجاد اصلاح و تربیت و تأدیب است؛ زیرا خوف و رجا به منظور رسیدن به اصلاح، دو امر محوری در تربیت هستند که باید هم با عقل سازگاری داشته باشند، هم به وسیله‌ی وحی روشن شوند چون تربیت با روح سروکار دارد. قرآن کریم در آیاتی ضرورت این دو محور را بیان کرده است (انبیاء، ۴۹؛ فاطر، ۱۸؛ زمر، ۲۳؛ اعراف، ۵۶). (دو) باید انگیزه و قصد تنبیه‌کننده از تنبیه، تربیت و اصلاح باشد نه تشفی (ر.ک: اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۳، ص ۱۸۰).

سه) باید تنبیه‌کننده احتمال تأثیرگذاری تنبیه را نسبت به فعل کودک بدهد. بدیهی است که اگر شرایط فوق در تنبیه رعایت نشوند، تأثیر منفی خواهد داشت؛ ازجمله: کاهش اعتماد به نفس، احساس تحقیر، اضطراب و استرس، ریاکاری، دروغ‌گویی، افسردگی و...

### نتیجه‌گیری

۱- تنبیه کودک به‌طورکلی ممنوع نیست، بلکه با توجه به شرایط و ضوابط خاصی ممنوعیت آن برداشته شده است. کمیت و کیفیت تنبیه به عنوان تربیت و تأدیب، سبک‌تر از کمیت و کیفیت مجازات تعزیری است. تأدیب در کیفیت با نرمی و مدارا و در کمیت تنها تا چند ضربه است و مقید به اموری چون رفق و مداراست.

۲- تنبیه بدنی تنها در مواردی که روش‌های محبت‌آمیز تأثیر نداشته باشد، جایز است. زدن هم باید خفیف و به قصد تربیت و اصلاح باشد و نباید در حالت خشم و غضب انجام شود. در صورت تأدیب از راه قهر کردن، نباید قهر با کودک طولانی باشد که احساسات کودک را جریحه‌دار کند.

۳- بر اساس دو حدیث «لا حد لمن لا حدّ علیه» و «لا قود لمن لا یقاد منه» که از استواری برخوردارند، اگر کودکی، فرد بالغی را به قتل برساند یا مرتکب یکی از موجبات حدّ شود، قصاص نمی‌شود و حد بر او جاری نمی‌گردد.

۴- تأدیب بدنی کودک، تنها در بزه و جرائم دارای حد و در مواردی که باعث تضییع حقوق مسلمین است، وجود دارد و باید به انگیزه‌ی تربیت و اصلاح باشد.

۵- تنبیه و تأدیب مقید به شرایطی؛ ازجمله انحصار آن در ضرب، رعایت توان جسمی روحی کودک، رعایت مصلحت کودک و اطرافیان، رسیدن او به سن تمیز و علم کودک به حرمت است و تأدیب سوای این موارد، به اموری مانند نیت اصلاح در تأدیب‌کننده و احتمال تأثیرگذاری، مشروط است.

۶- با توجه به اینکه احادیثی که واژه ضرب در آن‌ها آمده است، بسیارند، نمی‌توان گفت همه‌ی آن‌ها از لحاظ سند ضعیف‌اند. از جهتی هم تمام واژه‌های ضرب در احادیث به معنای زدن نیستند، بلکه برخی از آن‌ها به معنای ملتزم شدن و تمرین دادن کودک به التزام به مسائل شرعی است. این امور از سیاق کلام و قرینه مشخص می‌شوند. حداقل این‌گونه احادیث با وضوح سند و اختلاف دلالتشان، باید بر تنبیه و تأدیب کودک به اختیار امام و حاکم حمل شوند.

## منابع و مأخذ

- ابن جنبل، احمد؛ مسند احمد؛ بيروت: دار صادر، بی تا.
- ابن فهد حلی، احمد بن محمد؛ عدة الداعي و نجاح الساعي؛ چاپ اول، قم: دار الكتب الاسلامية، ۱۴۰۷ق.
- ابوداود سجستانی، ابن الاشعث؛ سنن ابی داود؛ چاپ دوم، بيروت: دارالفکر، ۱۴۰۳ق.
- اراکی، محمدعلی؛ المکاسب المحرمه؛ چاپ اول، قم: مؤسسه در راه حق، ۱۴۱۵ق.
- اردبیلی، احمد؛ مجمع الفائده و البرهان؛ قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۸۴ش.
- اردبیلی، عبدالکریم؛ فقه الحدود و التعزیرات، چاپ اول، قم: مؤسسه النشر التابعة لجامعة المفید، ۱۴۲۷ق.
- امام خمینی، سید روح الله؛ تحریر الوسیله؛ قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.
- انصاری، مرتضی؛ المکاسب؛ قم: انتشارات دار الحکمه، ۱۴۱۳ق.
- جبعی عاملی (شهید ثانی)، زین الدین؛ الروضة البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة؛ تحقیق و تعلیق سید محمد کلانتر؛ چاپ دوم، قم: انتشارات علمیه، ۱۳۹۶ق.
- خوئی، سید ابوالقاسم؛ مبانی تکملة المنهاج؛ قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی، بی تا الف.
- \_\_\_\_\_؛ معجم رجال الحدیث؛ بيروت: دارالزهراء، بی تا ب.
- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه؛ تحقیق و تصحیح عبدالرحیم ربانی شیرازی؛ چاپ پنجم، تهران: المکتبه الاسلامیه، ۱۴۰۱ق.
- حلی (علامه)، حسن بن یوسف؛ تذکرة الفقهاء؛ چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت<sup>(ع)</sup>، بی تا.
- \_\_\_\_\_؛ نهاية الاحکام؛ قم: مؤسسه آل البيت<sup>(ع)</sup>، ۱۴۱۹ق.
- حلی (محقق)، نجم الدین جعفر بن الحسن؛ شرائع الإسلام، چاپ دوم، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
- \_\_\_\_\_؛ نکت النهایه؛ چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۱۲ق.
- روحانی، سید محمدصادق؛ فقه الصادق، چاپ اول، قم: مؤسسه امام صادق<sup>(ع)</sup>، ۱۴۱۲ق.
- صدوق قمی، محمد بن علی؛ من لایحضره الفقیه؛ چاپ اول، تهران: المکتبه الاسلامیه، ۱۳۶۷ش.
- طبرسی، فضل بن حسن؛ المؤتلف من المختلف؛ چاپ اول، مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۰ق.
- طوسی، محمد حسن؛ الاستبصار؛ چاپ اول، تهران: دار الكتب الإسلامية، ۱۳۹۰ق.
- طوسی، محمد بن حسن؛ تهذیب الاحکام؛ تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری؛ چاپ اول، تهران: دار الكتب الاسلامیه، ۱۳۸۶ق.
- \_\_\_\_\_؛ الخلاف؛ چاپ اول، قم: دفتر انتشارات وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق.
- فاضل لنکرانی، محمد؛ تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله (النکاح)؛ چاپ اول، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار<sup>(ع)</sup>، ۱۴۲۱ق.
- کشی، ابوعمر محمد بن عمر؛ رجال الکشی؛ مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، ۱۴۰۹ق.

- کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۷ ق.
- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار؛ چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۹۸۳ م.
- مکی عاملی، محمد؛ ذکری الشیعة؛ چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۹ ق.
- نجاشی، ابوالحسن احمد بن علی؛ رجال النجاشی؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ ق.
- نجفی، محمد حسن؛ جواهر الکلام؛ چاپ هفتم، بیروت: دارا حياء التراث العربی، ۱۴۰۴ ق.
- نوری، میرزا حسین؛ مستدرک الوسائل؛ چاپ اول، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۶۳ ش.
- واسطی بغدادی، احمد بن حسن؛ رجال ابن الغضائری؛ چاپ اول، تهران: المکتبه الاسلامیه، بی تا.
- ورام بن ابی فراس؛ مجموعه ورام؛ چاپ اول، قم: مکتبه فقیه، ۱۴۱۰ ق.